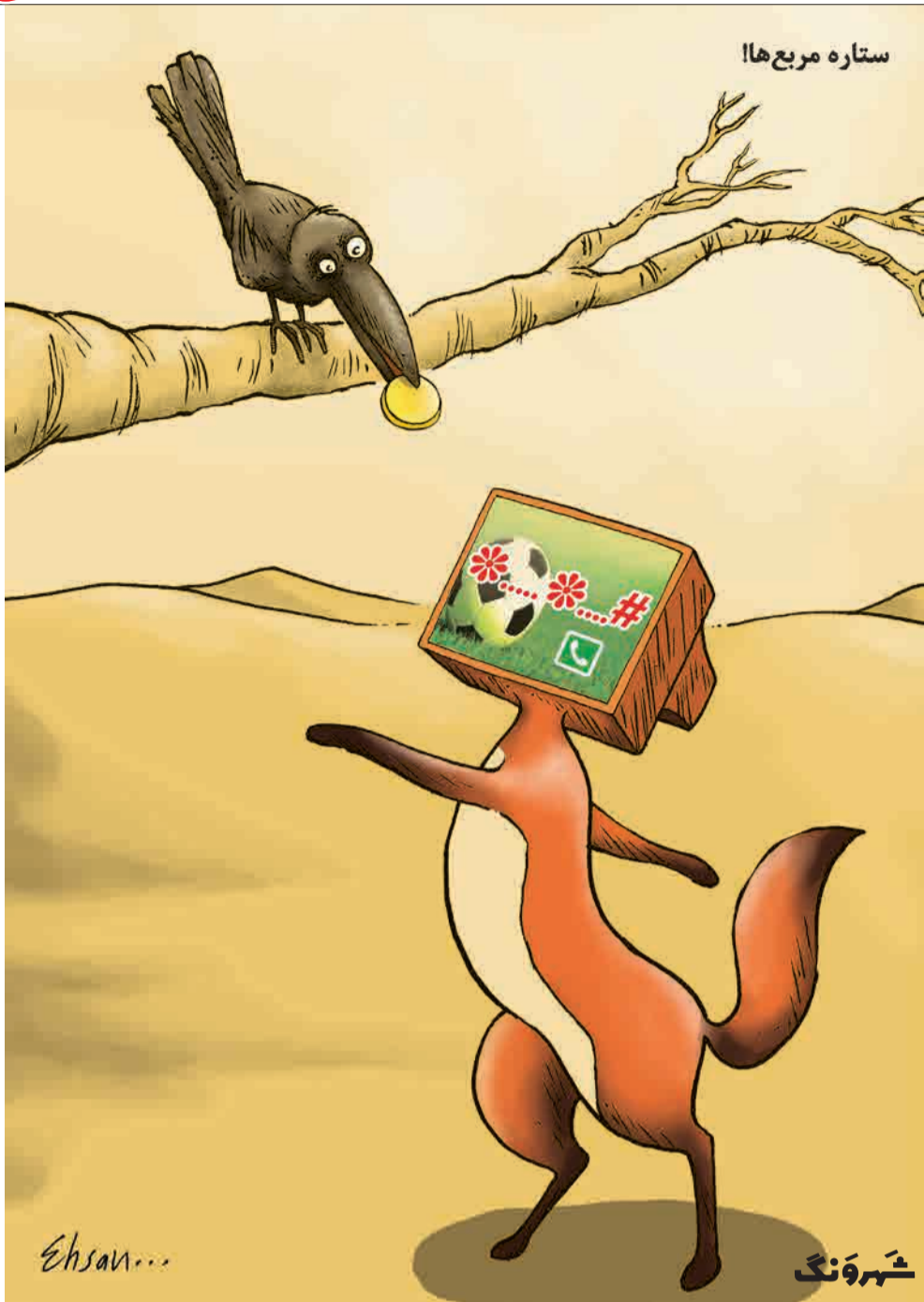


تماشاخانه

احسان گنجی | کارتون‌نویس | ehsanganji58@gmail.com



توی دنیای پراز اندوه و جنگ
خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»

پیراگتتم: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟



شهر ونگ

باز داشت دو نفر که ران الاغ حمل می کردند

فقر عامل اصلی خودکشی الاغ‌ها

پلیس پیشگیری: با خرابی که خودشان رابه جای گاو به مردم قالب کنند، بر خورد خواهد شد
شهر ونگ: اون الاغه تو که می فهمی چرا می دیش به خورد مردم؟
باز داشت شدگان: خری یعنی دانشمند!
#خر_دیگر_فحش_نیست #شهر ونگ

اگر شریک در ایران زندگی میکرد!



شهر زیبا

پایان جشنواره پر حاشیه



خب جشنواره تلویزیونی جام جم صداوسیما هم بعد از چالش‌ها و حاشیه‌های فراوان و جابه‌جا شدن آرا تمام شد و جوایزش هم اهدا شد. البته تقریبا به هر کسی که تو سالن بود، یک جایزه‌ای اهدا شد و دوستان کاری کردند که کسی دست خالی از سر سفره پر نعمت صداوسیما به منزل نرود. طوری که آدم با خودش فکر می کند که اگر قرار بود همه برنامه‌ها جایزه بگیرند و یک‌جوری تقدیر شوند، پس این همه تبلیغ و رأی دادن و این چیزها برای چی بود. ولی قهرمان اختتامیه بدون شک کارگردان تلویزیونی برنامه بود که با پخش درست تصاویر مدیر جوان شبکه سه در بین صحبت‌های عادل فردوسی‌پور حجم زیاد جگرهای خود را به معرض نمایش گذاشت و جلوه جدیدی از کارگردانی تلویزیونی را رونمایی کرد. عادل هم مثل همیشه یک کمی گلایه و یک کمی تشکر قاطی زد و فرآیند نه سیخ بسوزه نه کباب رادر پیش گرفت. از آن طرف محمدرضا گلزار فقط تشکر کرد، به‌خصوص از درایت مدیر جوان شبکه سه. خبر شوکه‌کننده، ولی صحبتی بود که احسان علیخانی انجام داد و اعلام کرد که بعد از دوازده سال دیگر ماه عسل نخواهد ساخت. خود انتشار این خبر باعث شد که شاخص شادی و خوشحالی در کشور، همان درجا، چنددرصدی بکشد بالا.

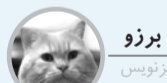
فلکه اول



صادق هدایت و اقتصاد بنز و یارانه و بحران شمال قسمت جنوبی آفریقای مرکزی و هر چی که هست نداشته باشد. عادل فردوسی‌پور هم بعد از این که کلی رأی این‌ور و آن‌ور شد و معلوم نشد کی به کیه، به حقیقت رسید و جایزه بهترین برنامه صداوسیما را گرفت. او در حالی که بغض داشت گفت که من فرزند رسانه ملی هستم و بامن بدرفتاری شده. نکته‌ای که فردوسی‌پور با این همه هوش و ذکاوت بهش دقت نکرد، همین فرزند رسانه ملی بودن است. بالاخره همه پدرها که مهربان نیستند، بعضی پدرها هم عصبانی هستند و اتفاقا دست بزن دارند. تازه بعضی بچه‌ها را هم بیشتر از آن یکی‌ها دوست دارند. مثلا بابای شما، یعنی تلویزیون، دو تا پسر چشم رنگی‌اش یعنی احسان علیخانی و محمدرضا گلزار را بیشتر دوست دارد و اصلا با درازهای موفرفری حال نمی کند.

افخمی هستم، کار شناس همه چیز! | شهاب نبوی |
زندگی تخیلی این جانب در حالی ادامه دارد که بهروز افخمی دیروز پربروز گفت که بنزین را ۷۵۰۰ تومان و از آن طرف یارانه را ۵۰۰ هزار تومان کنید. این کارشناس همه فن حریف خاطر نشان کرد، هیچ کس مثل من نمی تونه توی همه چیز نظر بده. بهروز باز هم نشان داد که کلا وقتی حوصله‌اش سر می‌رود، هیچ علاقه‌ای ندارد که بنشینند توی خانه و چهار تا فیلم جدید ببیند تا به اطلاعات سینمایی‌اش اضافه شود و دوست دارد سرک بکشد این‌ور و آن‌ور. از تهیه‌کنندگان گرامی سینما خواهش می کنم حتی اگر نمی صرفه به به صورت دنگی یک پولی روی هم بگذارند و بدهند بهروز برود سر فیلم‌سازی‌اش و سر و بدنش حسابی گرم شود و کاری با ادبیات

روزنوشته‌های برزو



عقد‌های
و شیرجه بره تو آشغال‌ها و همزمان استاد سخنرانی رو شروع کنه که ببین اینا واسه هر وعده غذا مجبورن با کله برن تو سطل آشغال اونوقت تو ناز می کنی واسه خوردن غذای خارجی! قدر زندگیت رو بدون! مردک عقد‌های هلک و هلک من رو برداشته آورده که اینه عبرت بینم. عقبت کجاست رفیق؟ من رو باید یکی کنی با این رعایای بی‌اصل و نسب؟ آخه منی که مامانم پرشین کت بوده و بابام راشین بلو، واقعا یکی‌ام با این هله‌هوله‌ها که نسبیون شاید به زنی ناجور در شهر بخارا برسند؟ منو نبین که گیر تو یه لا قبا افتادم، ما جد اندر جد میهمان ویژه دربار انگلیس بودیم از وقتی الیزابت نوزده ساله بود تا همین چند دهه پیش. الی بدون حضور ماها سر میزه، شام نمی خورد. همون لحظه دو تا آدم لاغر چرک با کیسه‌های بزرگ اومدن سر وقت سطل آشغال و سر این که کدومشون دست بکنن توی زباله‌ها دعاوشون شد. استاد با اون شکم و غبغب و با جثه‌ای به قاعده نهنگ سفید، شروع کرد مثل ابر بهاری اشک ریختن. استاد گریه کنان و من تگری زنان، برگشتیم خونه.

که متأسفانه حیوان دست انداخت پامو گرفت. این گریزلی صدویست کیلویی که ده دقیقه طول می کشه نفس زنان بند کفشش رو ببندد، موقع گیر انداختن من می شه پلنگ.
در نهایت بی‌احترامی من رو چون تو توی باکس و رفتیم سوار ماشین شدیم. چهار ساله نمی تونم به این بشر حالی کنم که رو صندلی عقب حالت تهوع می گیرم. نمی دونستم باز کدوم قبرستونی می خواد ببر تم. احتمالا باز می خواست منو ببره پیش صابر خله که ناخونام رو از ته بگیره. دوبار عق زدم تا بالاخره رضایت داد و دم په سطل آشغال توی یه کوچه خلوت پارک کرد. در باکس رو باز کرد و زورکی نشوندم رو به پنجره.
یه خرده نگاه کردم بینم خلی ملی آقامنشی و اصالت خانوادگی مو بنارم کنارم و بپریم سروکله‌ش و بزمن شتکش کنم. چند دقیقه واستادیم و زل زدیم به منظره دل‌انگیز سطل زباله تا به ماده گریه نیمه‌کور چندش خاکستری از طبقه فرودست پیدا بشه و دور خیز کنه

بعد از ظهر نشسته بودم زندگی پر از ملال این کبوترهای خوش گوشت پشت پنجره رو نگاه می کردم. این پرولتاریای فلک‌زده هم عالمی دارن. آفتاب زده بیدار میشن و می گردن دنبال دونه و ارزن و دم غروب می گیرن می خوابن تا باز بشه فردا. هر روز همینقدر عبث سگ‌دو می‌زند دنبال زنده بودن. بهتر نبود که این شیشه‌ها می‌رفتن کنار و من می‌پریدم دو سه تاشون رو یه جا می‌خوردم تا به معنایی بدم به زندگی تخیلی شون؟ اونم نه واسه رفع گرسنگی، از سر تنوع، محض گریزه. توی این احوالات بودم که دیدم گنده‌بک رفته از تو انباری اون باکس قدیمی بوگندو رو در آورده و بالیخند داره میاد سراغم.
حدس زدم باز مرگش شده باشه. دو تا از سیم‌های مغزش هستن که طبق دستور دکتر باید همیشه از هم فاصله داشته باشن، همچنین که بخورن به هم و جرقه‌بزن استاد جنی می‌شه و می‌افته به جون من. پریدم برم زیر کابینت قایم بشم

شهر فرنگ | علی درخشی | کارتون‌نویس



شهر ونگ

اگر چه البته علیخانی رفته ولی با رویش ناگزیر خیابانی‌ها و بغض‌های ایشان کاری نمی‌شود کرد. خیابانی همچنان هست و برای ما گریه خواهد کرد. علاوه بر این سال ۹۸، سال انتخابات مجلس هم هست و از آن طرف هم در نطق‌های انتخاباتی و ستادها بغض و گریه زیاد خواهیم دید و در کل فکر نمی‌کنم کمیود خاصی از نظر گریه پیدا کنیم.
خبر آخر هم این که دورهمی دوباره شروع شده و دوستان درحال ساخت دکور هستند. آقای مدیری که با قطعیت گفته بود دیگر دورهمی نمی‌سازد، یک بار دیگر هم سر حرفش نماند و وسط سریال ساختنش، دورهمی را هم شروع کرد. ماجرا این طوری است که هر کدام از برنامه‌سازها بعد از این که برنامه‌شان تمام می‌شود، یک ناز ریزی برای مدیران صداوسیما می‌آیند که «نموخام ... دیگه اینو نمی‌سازم» بعدش هم می‌روند تو اتاق و مدیران به روش‌های مختلف نازشان را می‌کشند و راضی‌شان می‌کنند. رامبد جوان و مهران مدیری در استفاده از این روش بسیار خیره‌انده، فقط امیدواریم علیخانی این کار را نکند.